

تحصن در اینترنت

شماره ۶

**مصدق بت نیست - مصدق الٰهی مقبول نیست؛
مصدق به تعریف و تمجید ما نیازمند نیست؛
این ماییم که باید «راه مصدق» را
بشناسیم و پیش رو نهم**

4 ماه مه 2005 برابر با 15 اردیبهشت 1384

سپاس و درود فراوان به شرکت کنندگان در این تحصن و همچنین درود به ایرانیانی که می خواهند بدانند چه خبر است و توفقی می کنند، سروگوشی آب می دهند و از آن می گذرند. در اینجا کسی معرکه نگرفته و قرار نیست ماری از صندوق معرکه درآید. در این گذرگاه چند نفری با چند کتابی که زیر بغل دارند نشسته اند و از خاطرات دوران کوتاه پهلوانی های یک پهلوان سخن می گویند. پهلوانی که نامش با گوش بسیاری و با هوش جمعی دیگر آشنا است. آن ها که با نام او آشنا هستند می دانند که او پشت ظالمان را به خاک می مالیده و نفس در سینه های پر کینه به انسان ها از ترس او حبس می شده، اما چون او را نمی شناسند و از راه و روش پهلوانی های او بی خبرند می گویند چنان پهلوانی که در نیم قرن گذشته وجود داشته ربطی به روزگار سیاه و پهلوان کشتی های کنونی ندارد، بنابراین بهتر است او را به تاریخ بسپاریم و به دنبال علاج دردهای کنونی خود و جامعه خود باشیم! جمع دیگری وجود دارند که پهلوان نامی نیم قرن پیش را خوب می شناسند و دل در گرو درس هایی بسته اند که از او گرفته اند. این گروه خوب می دانند که چگونه دشمنان او با زیر پا گذاشتن تمامی اصول و قوانین بشری دست در دست هم دادند و چگونه با حیل های ناجوانمردانه بر او شبیخونی ناجوانمردانه زدند و تا پایان عمر در زندان نگذاشتند کسی او را ببیند و با او حرفی بزند. پس از مرگش نیز از تن بیجانش ترسیدند و آن را در همان زندان به خاک سپردند. در زندان احمد آباد.

با این تشبیه و اشاره، آن ها که در اینجا به تحصن نشسته اند با فریادی بلند به آن چندین و چند میلیونی که فقط پهلوان را به خاطر پایمردی های مردم دوستانه اش دوست دارند می گویند که پهلوان رموز پهلوانی و راه و رسم شرافتمندانه ای را برای شما به ارث گذاشته، اگر آن را بیاموزید، اگر به مطالعه احوالش دل بندید و با نبردی که با دشمنان شما می کرد آشنا شوید، در راه او گام خواهید نهاد و اگر تا پایان راه را ادامه دهید نه تنها خود را، بلکه دیگران را نیز از تهاجم نیرنگ ها نجات خواهید داد. پهلوان تحصن کنندگان مصدق است.

چند روز پیش، یکی از جوانان درآشنا و مبارز اهوازی ضمن ارسال یک پیام از طریق ای میل (email) به این تحصن پیوست. او در آن پیام دو مسئله را گوشزد نمود. یکی این که:

سمیل کردن و بردن نام یک مبارز (منظور مصدق است) که اکنون نیست و به مبارزات نسل قبل تعلق دارد نمیتواند بعنوان رهبر مبارزه این روزها معرفی شود بلکه باید تجربه و افکارش ترویج شود یعنی حضور بدون نام داشته باشد.

و دوم ضمن تعریفی از دموکراسی سوآلی اینچنین مطرح کرده بود:

از طرف دیگر دموکراسی یعنی شرکت همه در حکومت. آیا شما میپذیرید که در حکومت ایده آل شما هم خامنه ای هم رجوی و هم رضا پهلوی حقوق یکسان داشته باشند. من این برابری را از نوشته های شما نیافتم.

با ابراز بیشترین احترام و علاقه به این دانشجوی مبارز و دیگر جوانان مبارز ایران به دو نکته و سوآل بالا، به این دلیل که بر دو مسئله بسیار پر اهمیتی که در این روزها ورد زبان بسیاری از جوانان تحول یافته و پیرو راه مصدق نیز قرار گرفته جواب داده می شود. دیگران که در تحصن نشسته اند جایز است جوابی با منطق و دلیل و کلام خود بدهند:

گمان نمی‌کنم هیچ یک از پیروان زنده یاد دکتر محمد مصدق وی را به عنوان یک رهبر موجود در صحنه مبارزه نام برده باشند، اما این نیز بسیار صحیح است که گفته‌اند «مرد آن است که نامش به نکویی نبرند». شخصیت‌های برجسته‌ای مثل گاندی و مصدق نامشان همیشه زنده خواهد ماند. جای تعجب نیست که در جامعه ما جوانان بنویسند و بگویند «بردن نام مصدق که اکنون نیست و تعلق به نسل گذشته دارد نمی‌تواند بعنوان رهبر مبارزه در این روزها معرفی شود». زیرا رهبران سیاسی کشورهای متجاوز که در گذشته «نمایندگان امپریالیست جهانی» نامیده می‌شدند در این روزها «نمایندگان نظم نوین جهانی» گفته می‌شود. اما سؤال این است که چگونه می‌توانند اسامی پر معنی و تنفر آمیز خود را طی نیم قرن اینچنین از صفحه روزگار بردارند و بجای آن اسامی مثبت و فریبنده‌ای مثل «نظم نوین جهانی» جانشین کنند؟ در کوتاه سخن باید گفت همان‌ها که کودتای 28 مرداد را راه می‌اندازند چنین می‌کنند. خواهید پرسید چگونه؟ با چه وسیله و ابزار؟ جوابتان را با ذکر نمونه‌ای اینگونه می‌دهم که: با صرف ثروت باد آورده از چپاول نفت و گاز که پس از کودتا به چنگ آوردند به باهوش‌ترین دانشجویان ایرانی بورسیه می‌دهند، آن‌ها را با شوق و ذوق آموختن در کلاس‌های هاروارد و یل و آکسفورد و استنفورد و غیره می‌نشانند، زیر نظر بزرگ‌ترین تئوریسین‌های اقتصادی/سیاسی/تاریخی/فلسفی تعلیم می‌دهند، به آن‌ها در پایان تحصیل درجه دکترا می‌دهند، بورسیه جدید و دستمزد هنگفت به نام پروژه‌های پژوهشی می‌دهند تا در سال چند مقاله و در چندین سال یکی دو کتاب بنویسند، برای آن‌ها جلسه‌های نطق و خطابه با دستمزدهای کلان راه می‌اندازند، کتابشان را به وسیله ناشران دانشگاه‌ها منتشر و به پر فروش‌ترین کتاب سال تبدیل می‌کنند، به بعضی از آن‌ها جایزه نوبل و ده‌ها جایزه دیگر می‌دهند، سپس در ده‌ها انستیتو مثل Hoover Institute برایشان کمیته‌های ویژه ترتیب می‌دهند، سپس رهبران و اعضای دولت‌ها و بانک‌ها و دانشگاه‌ها و غیره را به آن نشست‌ها دعوت می‌کنند و . . . پس از ده بیست سال چند هیولای بی‌شاخ و دم و بی‌حیا را درست مثل نوزادان سه‌کله‌ای که مادری در حال بیهوشی بزاید و دردی حس نکند به دنیا می‌آورند و به محض اینکه جامعه چشم از بیهوشی ده بیست ساله باز کند در دامانش می‌گذارند تا روزی هزار بار قربان صدقه اش برود و در دامان پرمهر خود ندانسته بیرواند. در چنین پروسه ده بیست یا سی ساله‌ای است که:

- نام و نشان‌های «امپریالیستی» و منفی و منفور گذشته به لقب‌ها و کنیه‌های پر ناز و عشوه و دلفریبی مثل «نظم نوین جهانی» یا «دهکده اقتصادی جهانی» سر بر می‌آورد.
- کودتاهایی از قبیل کودتای 28 مرداد هم منفی و منفور و بدنام است. بجای آن غول بی‌شاخ و دمی مثل «تروریسم اسلامی» سر بر می‌آورد. خشم مردم آمریکا و جهان را با ارسال هواپیماهای مسافری به سوی برج‌های نیویورک و خاکستر شدن بیش از سه هزار بیگناه پیش چشم جهانیان می‌انگیزد. جنگی بنام مبارزه با تروریسم، مبارزه با صدام حسین، مبارزه با القاعده در می‌گیرد. دموکراسی برای مردم عراق هم به آن اضافه می‌شود تا در یک طرف کفه ترازوی نظم نوین جهانی در برابر کفه دیگر که خونریزی و خرابی و اضمحلال فرهنگ و موزه بشری در بین‌النهرین قرار دارد سنگینی کند و به چشم جهانیان نیاید. در ایران پس از کودتایی که برای انگلیس و آمریکا بدنامی به بار آورد زاهدی زمام امور منافع شرکت‌های بزرگ یا همان کنسرسیوم نفتی را به عهده گرفت، اما حالا زیر نام دموکراسی برای مردم عراق، برکنار کردن صدام حسین، مبارزه با تروریسم احمد چلبی همان دزد و جانی را که با زاهدی در ایران تفاوتی ندارد به وزارت نفت بر نشانده‌اند!
- آری . . . در این پروسه، وجود پادوهای باهوشی مثل آقای دکتر حسین باقرزاده که شرح دل‌پرخون ملتی از کودتای ننگین و تنفر آمیز 28 مرداد را با نوشتن مقاله‌ای برای جوانان ایران به «عاشورای حسینی» تشبیه کند و به تمسخر بگیرد نیز ضرورتی است تا حرفش به ذهنت بنشیند. عکس‌رنگی او را در تارنمای ایران امروز همیشه در بالای نوشته‌اش می‌بینی، نمی‌گذارند بدون خواندن مقاله‌های او و عباس میلانی و دیگران روزت را به شب‌رسانی.

بلی‌ای جوان مبارزی که از درون ایران با دلی پرخون به این تحصن پیوسته‌ای، بدان که من در عجب نیستم که تو در نامه‌ات نوشته‌ای از مصدق نباید نام برد. تو را چنان مستأصل و سرگردان کرده‌اند که به این تحصن می‌پیوندی اما نمی‌دانی برای چه؟ حوصله برای خواندن مطالب کوتاه و بریده‌هایی که در تارنمای چه باید کرد از

مصدق گذاشته شده نداری . به تو حق می دهم، شاید اگر من بجای تو بودم هفت کفن هم پوسانده بودم. زنده باشی، پایدار باشی، روزی دوباره می رسد که مصدق را میخوانی، اندیشه و کردار مصدق را به کار می بندی. آن روز استیصال و سرگردانی دست از سرت بر می دارد و چشم باز می کنی، مصدق را می بینی که زنده، با قدی راست و با بالایی بلند در جای جای ایران ایستاده. آن روز تو و جوانان دیگر جرعه پاک و زلال مصدق را در بلندای بلندی های انسانیتهی که مردنی نیست از دست مصدق خواهید گرفت و لاجرعه خواهید نوشید.

جواب به اندرز دومت را به فردا موکول می کنم، اگر توان داشته باشم.

**اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است**